

یادداشت‌های آسوریک و پهلویک

پارسا دانشمند

پژوهنده خطوط میخی

شاید نزدیک به پنج هزار سال پیش، مردمی که آنان را به نام سومریان می‌شناسیم و از منطقه‌ای نامعلوم در شرق یا شمال شرقی آمده و در جنوب میانرودان جای گرفته بودند، برآن شدند مطالبشان را بر روی گِل بنویسند (لمبرت^۱، ۱۹۶۷: ۲؛ کریم، ۱۹۵۹: XIX). زبان آنان هیچ هم‌ریشه‌شناسی نداشته‌ای ندارد و مبدأ و منشأی نژادیشان نیز کاملاً مبهم است. شیوه حکومتی دولت - شهری سومریان آنان را همواره از اتحادی که لازمه پیروزی برامپراتوری‌های دیگر بود، بازمی‌داشت و از این رو هرگز بیشتر از کرانه جنوبی جلگه دجله و فرات گسترش نیافتند (لمبرت، ۱۹۶۷: ۲).^(۱) در این دوران آنان الگویی از تمدن را پایه‌ریزی کردند که تأثیر آن حتی در سده‌های طولانی که سومریان خود در سامی‌های مهاجر جذب شدند، ادامه پیدا کرد به گونه‌ای که بعدها بابلیان شیوه خط، بخش‌هایی از دین و نیز ادبیات سومری را به وام گرفتند. از دوران کلاسیک سومری (حدود ۲۵۰۰ تا ۲۴۰۰ پ.م.)، متن‌های ادبی اندکی باقی مانده است (لمبرت، ۱۹۶۷: ۳).^(۲) تنها پس از سقوط سلسله اکد (حدود ۲۲۰۰ پ.م.) بود که آثار ادبی سومری پدیدار شدند. به عبارتی، پس از آغاز دوره سلسله سوم اور (حدود ۲۱۰۰ پ.م.) و نیز دوران ایسین - لارسا، جنبشی ادبی در میان سومریان

1. W.G. Lambert

پدید آمد. سرودها، نامه‌ها، بخش‌هایی از قوانین و نیز متن‌های پراکنده ادبی این دوران هر چند که به شکل رونوشت‌هایی از دوره سلسله نخست بابلیان حفظ شده‌اند، مضمون و زبان مندرج در آنها هیچ‌جایی برای تردید در اصالتشان باقی نمی‌گذارد (همان).

بابلیان وارث بی‌چون و چرای فرهنگ سومریان بودند و از آنجا که افکارشان کمتر در تضاد با اندیشه‌های سومری بود، نکات بسیاری را از قوم پیشکسوت میانرودان آموختند. در زمینه متن‌های ادبی می‌توان به روایت بابلی گیلگمش اشاره کرد که در آن برداشت سومری این داستان با اندیشه‌های سامی درآمیخته است.

دوران کاسی‌ها (حدود ۱۶۰۰ پ.م.) شاید مهم‌ترین زمان در تاریخ ادبیات بابلی باشد. بخش اساسی ادبیات بابلی که به «ادبیات خردمندانه بابلی»^۱ معروف است، در این دوران پدید آمد. این متن‌ها، صرف‌نظر از مسائل نظری بسیاری که در مورد بن‌مایه فکری بسیار بدبینانه آنها مطرح است، از نظر زیبایی، جمله‌بندی‌ها و تعبیرهای منحصر به فرد ادبی، بی‌گمان در میان برجسته‌ترین متن‌های ادبیات جهان باستان جای دارند. در مقاله حاضر نیز آنچه به نام ادبیات بابلی خوانده شده، بیشتر به آثاری از این دوران پربار معطوف است.^(۳)

جنبش گردآوری آثار ادبی میانرودان که در دوران پادشاهی آشوربانی‌پال (۶۶۸ تا ۶۲۷ پ.م.) - پادشاه آشور - به وقوع پیوست، بازگشتی دوباره بود به میراثی که از گذشته بازمانده بود. بسیاری از گل‌نشته‌های میانرودان در این دوره گردآوری و سپس دوباره نویسی شد.

از سوی دیگر، پراکنده شدن اقوام آرامی زبان در میانرودان و پذیرش تدریجی خط ساده الفبایی آرامی در منطقه، موج تازه‌ای از ادبیات را پدید آورد. این بار نویسندگان آرامی زبان، میراث‌دار آثار سومری و بابلی شدند. آرامیان هر چند خود از غنای ادبی غرب میانرودان بسیار بهره داشتند، بسیاری از نکات ادبی متن‌های بابلی را با زبان و ادبیات خود درآمیختند و به اصطلاح بخشی از جمله‌ها و برداشت‌های ادبی بابلی را به‌طور کامل در نوشته‌های خود «گرفته‌برداری» کردند.^(۴)

فتح بابل در سال ۵۳۹ پیش از میلاد مسیح توسط کوروش هخامنشی، آغازگر فصلی دیگر در انتقال میراث ادبی میانرودان به بخش گسترده‌تری از فرهنگ آن زمان بود. گذشته از سنگ‌نبشته‌های فارسی باستان که به دست دبیران ایرانی و با الهام از کتیبه‌های پادشاهان آشور و بابل نوشته شده‌اند، پذیرفته شدن زبان و خط آرامی به عنوان زبان و خط بین‌المللی منطقه و به دنبال آن حضور دبیران آرامی زبان در مراکز گوناگون اداری دربار هخامنشی، باعث ورود انبوه واژه‌های آرامی و بابلی به زبان ایرانی شد. افزون بر این، دبیران آرامی زبان، برخی عبارات و اصطلاحات بابلی یا آرامی را به شکل تحت‌اللفظی به فارسی باستان ترجمه می‌کردند. این عبارات بی‌هیچ تغییری وارد زبان و متن‌های پهلوی شد و پس از آن به زبان فارسی انتقال یافت. با این همه، ورود واژه‌به‌واژه برخی اصطلاحات دوسویه بوده و از این بابت زبان فارسی باستان نیز تأثیراتی بر زبان همسایگان غربی داشته است؛ اما در مقاله حاضر تنها درباره مورد نخست بحث شده است و جنبه دیگر بحث، به فرصتی دیگر وانهاد می‌شود.

از سوی دیگر، چنان که در ادامه مطلب دیده می‌شود، حضور واژه‌به‌واژه برخی عبارات بابلی در زبان پهلوی یا فارسی از چند مورد محدود فراتر است و این موضوعی است که امکان هرگونه تصادفی بودن تشابه را منتفی می‌سازد. وجود مردمی از نژادهای مختلف و زبان‌های گوناگون در امپراتوری هخامنشی، باعث نزدیکی هر چه بیشتر فرهنگ‌ها و تأثیرگذاری و تأثیرپذیری بی‌مانندی میان آنها شد که بس پر بار و شکوفا بود و رد پای آن تا به امروز نیز در تمدن بشری دیده می‌شود. بی‌جهت نیست که در روایت بابلی سنگ‌نبشته‌های پادشاهان هخامنشی، آنان خود را «شاه سرزمین‌هایی از همه زبان‌ها»^۱ می‌نامیدند (استاپر، ۱۹۸۴: ۲۹۹).

پیش از این، سیدنی اسمیت^۲ در مقاله‌ای به نام یادداشت‌هایی درباره درخت آسوریک^۳، به شباهت میان متن پهلوی درخت آسوریک و مناظره‌های بابلی توجه کرده است (اسمیت، ۱۹۲۶: ۶۹-۷۶).

زمانی که اسمیت این مقاله را به چاپ رساند (۱۹۲۶ میلادی)، نه ترجمه درخت

1. šar mātāti ša nap̄ar lišānu gabbi

2. Sidney Smith

3. Notes on Assyrian Tree

آسوریگ چندان روشن بود و نه برگردان پاکیزه‌ای از مناظره‌های بابلی وجود داشت. با این همه، او از دیدگاه خود - که شاید امروزه چندان درست به نظر نرسد - به سه نکته اشاره کرده است: ۱. متن پهلوی درخت آسوریگ برپایه متن‌های میانرودانی است؛ ۲. بز در درخت آسوریگ، نماینده دین زرتشتی و درخت که در میانرودان از نظر آیینی همواره نقش مهمی داشته است، همچون نقطه مقابل اندیشه زرتشتی به شمار می‌رود؛ ۳. برپایه نکته پیشین، اصل این متن باید در دوران هخامنشی یا کمی پس از آن یعنی زمانی که تقابل میان اندیشه نورسیده زرتشتی و باورهای میانرودانی مطرح بوده است، نوشته شده باشد.

پس از اسمیت، ویدنگرن^۱ در اثر خود، ضمن اشاره به این اقتباس، از عبارت «مروارید پیش خوک افشاندن» که رواج آن تا فلسطین نیز رسیده بود، یاد می‌کند (نوابی، ۱۳۶۳: ۱۲).

سرانجام اینکه آشورشناس بزرگ معاصر، پروفیسور لمبرت، در کتاب ادبیات خردمندانه بابلی^۲، اشاره اسمیت را باز می‌نویسد و می‌افزاید که استرابو^۳ آوازی به پارسی شنیده که در آن ۳۶۰ مورد استفاده از درخت خرما برشمرده شده است (لمبرت، ۱۹۶۷: ۱۵۴).

در گزارش حاضر بی‌آنکه به تعبیرهای دینی و آیینی متن‌ها توجه شود، در این باره بحث می‌شود که ارتباط میان ادبیات پهلوی و میانرودان، به نوشته درخت آسوریگ منحصر نیست و جنبه‌های دیگری از ادبیات هر دو منطقه را نیز دربرمی‌گیرد. این جنبه‌ها هر یک در گوشه‌ای از ادبیات پهلوی و میانرودان وجود دارند و پراکندگی که گویی جزء ذاتی پژوهش حاضر است، به تدوینی کلی و یکپارچه نیاز دارد و این موضوعی است که خواننده شخصاً به آن خواهد پرداخت، به گونه‌ای که نتیجه‌گیری نهایی با خود او است.

من طرح کلی این یادداشت‌ها و در برخی موارد جزئیات آنها را با استادام سرکارخانم دکتر کتایون مزداپور درمیان گذاشته‌ام و از نظرهای ایشان بسیار بهره جسته‌ام. از ایشان بسیار سپاسگزارم. از آقای دکتر عبدالمجید ارفعی نیز که همواره

1. G. Widengren

2. *Babylonian Wisdom Literature*

3. Strabo

مشوق و راهنمای اینجانب بوده‌اند، کمال تشکر را دارم. بی‌گمان مسئولیت هر برداشت نادرستی را می‌پذیرم.

به آریایی که پیش از این نبود...

اگر بتوان برخی از مسائل مربوط به ریشه خط در ایران را حل و فصل کرد، درک ارتباط میان ادبیات پهلوی و میراث میانرودانی آسان‌تر می‌شود. در این مورد، سه نظر کاملاً متفاوت وجود دارد:

۱. عده‌ای بر این اعتقادند که نوشتن به زبان آریایی پیش از داریوش بزرگ مرسوم نبوده است.

۲. گروهی دیگر چنین می‌پندارند که نگارش به زبان آریایی پیش از داریوش بزرگ معمول بوده است؛ اما درباره ریشه خط در ایران نظر روشنی ندارند.^(۵)

۳. شماری دیگر معتقدند که هرگونه خط و نوشتاری، ریشه کاملاً ایرانی و آریایی داشته و اصولاً هر تمدن دیگری در این منطقه یا ایرانی بوده و یا پایه‌های بنیادین تمدن خود را از ایرانیان به وام گرفته است. با این دیدگاه، خط ایرانی، ریشه‌ای بس دیرینه می‌یابد.^(۶)

کهن‌ترین متنی که در آن از نگارش به زبان آریایی یاد می‌شود، بند ۷۰ از سنگ‌نبشته ایلامی بیستون است که اختلافات بسیاری درباره معنی آن وجود دارد. داندامایف^۱ در کتاب خود ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی، ضمن بیان دیدگاه‌های گوناگون در این زمینه می‌نویسد که خط فارسی باستان در دوران داریوش بزرگ اختراع شده و کتیبه‌های پاسارگاد در زمان کوروش بزرگ نگاشته نشده است (داندامایف، ۱۳۷۳: ۸۳-۴۷). گیرشمن^۲ در مقاله‌ای این بحث را از سر می‌گیرد و براساس ترجمه پدراستو^۳ از بند ۷۰ متن ایلامی سنگ‌نبشته بیستون، می‌نویسد که نوآوری داریوش تنها در نوشتن متن‌ها بر روی آجر و چرم بوده و نگارش به زبان آریایی پیش از او نیز معمول بوده است. ترجمه پدراستو به نقل از گیرشمن چنین

1. M. A. Dandamayev

2. R. Ghirshman

3. Steve

است: «من متنی ساختم که پیش از این نبود: به آریایی و بر روی آجر و چرم...» (گیرشمن، ۱۹۶۵: ۲۴۹). درواقع، بیشتر این اختلاف نظرها از ترجمه‌های گوناگون بند ۷۰ متن ایلامی سنگ‌نبشته بیستون ناشی می‌شود. اصل متن از این قرار است^(۷):

1. ^vDa-ri-ya-ma-u-iš ^vEŠŠANA na-an-ri za-u-
2. mi-in ^du-ra-mas-da-na ^vú ^htup-pi-me
3. da-a-e-ik-ki hu-ud-da Har-ri-ya-ma
4. ap-pa ša-iš-ša in-ni ŠÀ-ri ku-ud-da ^hha-la-
5. at ku-ud-da KUŠ^{lg}-uk-ku ku-ud-da
6. ^vhi-iš ku-ud-da e-ip-pi hu-ud-da ku
7. ud-da tal-li-ik ku-ud-da ^vú ti-
8. ib-ba be-ip-ra-ka me-ni ^htup-pi-me am-
9. mi-nu ^vda-a-ya-u-iš mar-ri-da ha-ti-
10. ma ^vú tin-ke-ya ^vtaš-šu-ib-be sa-pi-iš

ترجمه واژه به واژه

۱. داریوش شاه گوید به یاری
۲. اهورا مزدا متنی
۳. دیگر ساختم، به آریایی
۴. که پیش از این نبود. سپس (بر روی) آجر
۵. و چرم،
۶. نام و نسب (خود را) ساختم
۷. نوشته شد و
۸. در برابرم خوانده شد، متنی مانند
۹. آن به همه کشورها
۱۰. فرستادم تا مردم رونویسی کنند.

چنان که دیده می‌شود، اختلاف بین این ترجمه و برگردان پدراستو در این است که پدراستو ^hha-la-at و KUŠ^{lg} را نهاد فعل ŠÀ-ri می‌داند. به گمان من، ترجمه پدر

استو به دو دلیل منطقی نیست:

۱. به طور عام، در متن ایلامی کتیبه بیستون، مفعول یا نهاد جمله پیش از فعل می‌آید.

۲. به طور خاص، فعل ŠÀ-ri که هَلک^۱ آن را It was و There was ترجمه می‌کند، پس از نهاد جمله جای می‌گیرد.^(۸) در واقع، آن گونه که اساس جمله نشان می‌دهد، واژه‌های halat و KUŠ مفعول فعل hutta در سطر ۶ هستند.

خانم کلاریس هررن اشمیدت^۲ در جشن‌نامه ژیلبر لازار^۳ مقاله‌ای در این باره نوشته و جمله ŠÀ-ri in-ni ša-iš-ša را به شکل ŠÀ-ri ša-iš-ša-in-ni آورده و ترجمه کرده است: «به آریایی که پیش از این بود» (هررن اشمیدت، ۱۹۸۹: ۲۰۴). هر چند پسوند inni گاهی به واژه‌های ایلامی اضافه می‌شود، در نوشته‌های ایلامی حتی یک مورد وجود ندارد که در آن قید زمان šašša به گونه šaššanni آمده باشد. از سوی دیگر بسیار عجیب است که داریوش کاری را که پیش از او نیز معمول بوده است، در پایان بزرگ‌ترین یادمانش همچون افتخاری ذکر کند.

پرسش دیگری که در این مورد مطرح است، احتمال وجود خط مادی است. اینکه مادها خط ویژه‌ای داشته‌اند، بسیار محتمل است، اما نمی‌توان حدود استفاده از آن را فراتر از خط فارسی باستان دانست. چنان که می‌دانیم، این خط اخیر نیز هرگز کاربرد ادبی نیافت و به سنگ‌نبشته‌های پادشاهان محدود ماند و سرانجام به فراموشی سپرده شد.^(۹)

دبیر ایلامی

در زبان سومری، dub-sar به معنی «نویسنده» آمده است. تلفظ اکدی آن به شکل tupšarru است و در گِل‌نبشته‌های ایلامی باروی تخت جمشید به صورت tuppīra آمده است. به نظر می‌رسد ایرانیان واژه دبیر را نه از dub-sar سومری یا tupšarru اکدی، بلکه از tuppīra ایلامی گرفته‌اند.

1. Hallock

2. C. Herrenschildt

3. G. Lazard

tuppira در زبان ایلامی از دو بخش tuppi و ra تشکیل شده که r پایانی آن پسوند اسم‌ساز است و این همان r پایانی در واژه «دبیر» است. شاید بتوان چنین نتیجه گرفت که همان گونه که واژه «اپراتور»^۱ در زبان فارسی بیانگر دانش و فنی تازه از مردمی دیگر است، پذیرفتن واژه tuppira از زبان ایلامی نیز گواه آن است که ایرانیان حرفه دبیری را از ایلامیان و یا همسایگان غربی خود آموخته‌اند.

اوستیامو^۲ی ایرانی

به نظر می‌رسد uštiāmū یک وام‌واژه ایرانی است که در متن‌های بابلی متأخر و به ویژه گل‌نشته‌های خاندان موراشو^۳ - تقریباً معادل واژه sipīru به معنی دبیر - به کار رفته است. تاکنون هیچ ریشه‌یابی قانع‌کننده‌ای در مورد این واژه مطرح نشده؛ با این همه، از شرح وظایفی که دربارهٔ مردانی با عنوان uštiāmānu برجای مانده است، چنین برمی‌آید که آنان مأموران دولتی بوده‌اند که کارشان دریافت وجوهات زمین‌های حکومتی بوده است و از این رو پروفیسور استالپر^۴ عنوان «کارمند دفتری»^۵ را بر «دبیر»^۶ ترجیح می‌دهد (استالپر، ۱۹۸۵: ۲۲). هنوز چندان آشکار نیست که آیا می‌توان پذیرفت «اوستیامو» معادل فارسی باستان واژه «دبیر» است یا نه؛ اما از آنجا که در گل‌نشته‌های موراشو، واژه upšarru؛ آشکارا به معنی دبیر و نویسنده لوح آمده است، اطلاق عنوان دبیر برای اوستیامو چندان منطقی به نظر نمی‌رسد. با همهٔ این اوصاف واژه اوستیامو می‌تواند احتمالاً تلفظ اکدی از یک واژه فارسی باستان به معنای «دبیر» باشد که بازسازی آن واژه فعلاً میسر نیست.

خط دیوان

از دوران بابلی متأخر به بعد دیده می‌شود که دبیران بابلی در گوشه و کنار گل‌نشته‌های خود از خط الفبایی آرامی استفاده می‌کردند و جدا از اینکه برخی از

1. operator

2. uštiāmū

3. Murašû

4. M. W. Stolper

5. Clerk

6. Scribe

این دبیران احتمالاً خود نژاد آرامی داشتند، سادگی نوشتن به خط الفبایی عامل دیگری بود که شاید حتی دبیران سنت‌گرای بابلی را نیز به پذیرش آن مجبور کرده بود.^(۱۰) ورود بسیاری از واژه‌های آرامی به زبان بابلی، تأثیر دستور زبان آرامی بر سبک نگارش بابلی و در نهایت گسترش زبان میانگان آرامی (*lingua franca*)^(۱۱) در منطقه، همزمان با دوره هخامنشیان به اوج خود رسید و بی‌گمان زبان ایرانیان نیز وارث بعدی این تأثیرات بود.

پرسشی که باقی می‌ماند، این است که آیا به‌راستی ایرانیان خطی ویژه خود نداشته‌اند. در شاهنامه آمده است که تهمورث خط را از دیوان آموخت:

نبشتن به خسرو بیاموختند دلش را به دانش برافروختند
(شاهنامه فردوسی، ۱۳۴۵: ص ۳۸)^(۱۲)
چنان که نیبرگ^۱ می‌نویسد: «در خود اوستا از فن نوشتن هرگز یاد نمی‌شود» (نیبرگ، ۱۳۵۹: ۲۸). اصطلاح پهلوی *uzwān-abespārišnīg* بیانگر انتقال سینه‌به‌سینه متن‌های اوستایی است (نوابی و جاماسب‌اسا، ۱۳۵۵: ۷) و این سنتی است که هنوز در موسیقی کلاسیک ایرانی رواج کامل دارد.

با این همه، آیا می‌توان پذیرفت که ایرانیان پیش از آشنایی با خط‌های رایج در منطقه، هیچ وسیله‌ای برای ثبت نیازهای روزمره خود نداشته‌اند؟ آیا نمی‌توان فرض کرد که آنان برخلاف همسایگان غربی مطالبشان را بر روی پوست و چرم می‌نوشتند و گذشت زمان آنها را از میان برده است؟

به این پرسش و چه بسا پرسش‌هایی از این دست هیچ پاسخ روشن و قاطعی نمی‌توان داد و تا زمانی که کاوش‌های باستان‌شناسی ایران به دوران رنسانس خود نرسد، پرونده این موضوع باز خواهد ماند.

ابراهیم دبیران مهست

گسترش زبان و خط آرامی در منطقه و اصولاً گرایش دبیران به استفاده از خط الفبایی، موجب حضور کاتبان آرامی‌زبان در دیوانسالاری دوران هخامنشی شد. چنان‌که اشاره شد، آنان بسیاری از عبارات بابلی را به شکل تحت‌اللفظی وارد زبان خود کرده بودند و سپس آنها را به زبان ایرانی منتقل کردند. نامه‌های آرامی ارشام، نمونه‌های روشن و جالبی از کاربرد اداری زبان آرامی در زمان هخامنشیان است و نشان می‌دهد که هزوارش‌های خط پهلوی چگونه از این دوران به بعد پایه‌ریزی شدند.^(۱۴) برای مثال، می‌توان از واژه آرامی *br byt* که هزوارش *wīspuhr* (= شاهزاده) است، یاد کرد. *br byt* ترجمهٔ واژهٔ اکدی *mār bīti* (= پسر خانه) یا هزوارش سومری *DUMU.É* است. *mār bīti* در متن‌های مورشو دو کاربرد متفاوت دارد: ۱. به معنی «پیشکار» به کار رفته است و تنها با هزوارش سومری *DUMU.É* دیده می‌شود؛ ۲. به معنی «شاهزاده» به کار رفته و با هزوارش سومری *DUMU.É.LUGAL* (= پسر خانهٔ شاه) نشان داده شده و در این مورد دقیقاً معادل *visa-puθra* اوستایی است. بی‌هیچ تردیدی *br byt* آرامی برگرفته از *mār bīti* اکدی است و به جهت شباهتی که از نظر معنایی با *visa-puθra* ایرانی دارد، بهترین انتخاب برای هزوارش آن بوده است. این یک نمونهٔ تمام‌عیار از چگونگی شکل‌گیری هزوارش‌های خط پهلوی است که سرانجام در «فرهنگ پهلوی» متبلور شده و قطعاً به دست دبیران آرامی‌زبان صورت گرفته است. دبیران ایرانی تنها ادامه‌دهندهٔ این سنت دیرینه بودند و شاید همین دشواری‌ها و دوگانگی‌ها بود که آنان را به سوی خط اوستایی و نوشتن متن‌های پازند کشاند.^(۱۴)

در متن پهلوی یادگار زریوان – که از کهن‌ترین نوشته‌های بازمانده به زبان فارسی میانه است – از دبیران مهست دربار کی گشتاسپ با نام «ابراهیم» یاد می‌شود.^(۱۵) وجود این نام سامی در متنی کهن به زبان پهلوی، خود نشانگر نفوذ دبیران سامی‌زبان در نظام درباری ایران است که بازتاب آن به روایت‌های شرقی و اصیل‌تر ایران راه یافته است. در دوران شاپور اول ساسانی نیز به دبیری اپسای^۱ نام

برمی‌خوریم که سوربایی و از شهر حرّان بوده و چنان‌که در پایان کتیبه شاپور نوشته شده است، شاپور او را سیم، بندگان و کنیزان و باغ‌ها بخشید (لوکونین، ۱۳۶۵: ۱۵۱). با این همه، زنده‌یاد دکتر احمد تفضلی ضمن مقاله‌ای که در دایرة‌المعارف ایرانیکا به چاپ رسیده است، به خوبی نشان داده‌اند که ایرانیان به تدریج جنبه‌های مختلف دبیری را در اختیار گرفتند و به‌ویژه در دوران ساسانی، سنت ترجمه از زبان‌های سریانی و هندی و یونانی به پهلوی را به شدت رواج دادند (تفضلی، ۱۹۹۳: ۵۴۱-۵۴۰). پس به‌طور خلاصه می‌توان گفت: با در نظر گرفتن ریشه آرامی خط پهلوی،^(۱۶) حضور دبیران آرامی‌زبان در نظام دریاری پادشاهان ایرانی، تأثیرپذیری مستقیم ادبیات آرامی از میراث میانرودانی و نیز سنت ترجمه از آرامی به فارسی میانه، ارتباط میان ادبیات میانرودان و نوشته‌های پهلوی چندان شگفت‌آور نخواهد بود و صرف‌نظر از بعضی مفاهیم اخلاقی که به‌طور معمول در نوشته‌های ادبی دیده می‌شوند و ممکن است میان بسیاری از تمدن‌ها یکسان باشند، وجود برگردان واژه‌به‌واژه برخی عبارات اکدی در متن‌های پهلوی و حتی پس از آن در زبان فارسی بی‌گمان تصادفی نبوده و بیانگر فرایند انتقال میراث فرهنگی میانرودان به بخشی از فرهنگ منطقه است. به این ترتیب می‌توان انتظار داشت که ورود واژه‌های سامی به زبان پارسی خیلی پیشتر از حمله عرب‌ها به وقوع پیوسته باشد و به کارگیری اصطلاحات سامی در نوشتار یا گفتار بدعتی نبوده است که به‌طور ناگهانی روی داده باشد. ابن ندیم به نقل از عبدالله بن مقفع (روزیه پارسی) می‌نویسد: «زبان فارسی عبارت است از: پهلوی، دری، فارسی، خوزی و سریانی» (ابن ندیم، ۱۳۶۶: ۲۲) و ادامه می‌دهد: «سریانی، زبان همگانی و نوشتن هم نوعی از زبان سریانی فارسی بود» (همان).

من خاک پای شما هستم...

در ادبیات معاصر ایران و حتی در زبان محاوره‌ای امروز فارسی، تأثیر اصطلاحات و دستور زبان انگلیسی و فرانسوی به‌روشنی دیده می‌شود. عباراتی همچون «داشتن یک احساس» و یا ترکیباتی مثل «نقطه‌نظر» و یا «خدای من» که در ادبیات کلاسیک ایران هرگز به کار نرفته‌اند، نمونه‌هایی از این تأثیر هستند. از سوی

دیگر، تفکر فلسفی غربی نیز سایه خود را بر ادبیات معاصر فارسی افکنده است به گونه‌ای که شباهت پرسناژهای برخی از داستان‌های ایرانی با همتای غربی آنها چندان جای شگفتی ندارد. در ادبیات پهلوی نیز که دست کم در دوران آغازین پیدایش خود از نفوذ دبیران آرامی زبان بی بهره نبوده است، چنین وضعیتی دیده می‌شود. اینکه هنینگ^۱ در تحلیل متن پهلوی «اندرزی به پیشینیان»، بی اعتقادی به دنیا را از ویژگی‌های ادبیات فارسی میانه می‌داند - دست کم در مورد بخشی از آن - چندان به خطا نرفته است (نوابی، ۱۳۶۳: ۲۸). اما آنچه به عنوان پرسش باقی می‌ماند، ناهماهنگی میان متن‌هایی از این دست با اندیشه امیدوار و شاداب زرتشتی است. در ادبیات بابلی که بعدها تأثیر خود را بر نوشته‌های آرامی نهاد، بدبینی به زندگی، سردرگمی و حیرانی، پوچ دانستن هر فعالیتی و سرانجام شکست قطعی انسان به وفور دیده می‌شود:

nišū ibnā ul isēt ana dāriš

(آنچه) انسان انجام می‌دهد تا به جاودان نمی‌پاید (لبرت، ۱۹۶۷: ۱۰۸)

[amēl]ūtu u šipir ibbanū ištēniš iqatt[i]

انسان و کرداری که انجام می‌دهد، فنا می‌پذیرند (همان)

و اما این عبارات پهلوی:

xwadāyīh xwāstag bē šawēd xīr ī stabr ud dōšāram ud dušwārīh ud driyōšīh
bē widerēd

خدایی (و) خواسته (= مال) بشود؛ خواسته ستبر و عشق و درویشی بگذرد

(جاماسپ اسانا، ۱۸۹۷: ۵۶)

pad gētīg wistāx mā bēd w ̎ ārzōg andar gēhān

čē gētīg pad kas bē nē hišt hēnd nē kōšk ud xān ud mān

به گیتی گستاخ مباشید بس آرزو اندر گیهان

چه گیتی به کس بنهشتند نه کوشک و نه خان و نه مان

(همان، ص ۵۴)

در اینجا مقصود به هیچ وجه تقلید محض متن پهلوی از نوشته بابلی نیست؛ بلکه آنچه مهم است، نشان دادن خط فکری مشترکی است که از میراث میانرودانی در غرب - و حتی همزمان با تفکرات بودایی در شرق - آغاز شده، به دست دبیران آرامی زبان به ادبیات آرامی راه یافته، و در نهایت، براندیشه‌های مانوی تأثیر نهاده است. از سوی دیگر، تأثیر ترجمه برخی عبارات بابلی را می‌توان در نوشته‌های پهلوی دید؛ برای مثال می‌توان از عبارات فارسی میانه pad baxt šudan (= به سوی سرنوشت رفتن، مردن) یاد کرد:

ō rōz pad baxt šud

به روز خور به بخت شد (= مرد). (۱۷)

ud rōz dēn pad baxt šud

و (در) روز دین به بخت شد (تفضلی، ۱۳۷۵: ۵۴۹).

kāč kē man az mādar nē zād hēm ayāb kē zād hēm pad xwēš baxt pad rahīgīh bē murd hēm

کاش من از مادر نزادم، یا چون زادم به بخت خویش به کودکی بمردم (جاماسپ - اسانا، ۱۸۹۷: ۵). جالب اینجا است که عبارت بالا به شکوه ایوب در کتاب مقدس بسیار شباهت دارد و این می‌تواند مثالی روشن از وام‌گیری ادبی در منطقه آسیای غربی باشد؛ چرا از رحم مادر نمردم؟ و چون از شکم بیرون آمدم، چرا جان ندادم (کتاب مقدس، ۱۹۸۷: ۷۸۷).

اصطلاح «به سوی سرنوشت رفتن» در زبان اکدی نیز به شکل ana šimtu alāku دیده می‌شود و برابر نهاد واژه به‌واژه pad baxt šudan است:

ana = pad ، šimtu = baxt ، alāku = šudan

این اصطلاح از دوره حمّوری تا بابلی نو در گل‌نشته‌ها و کتیبه‌ها به کار رفته است؛ و بی‌گمان از طریق دبیران آرامی زبان که خود وام‌دار ادبیات میانرودان بودند، به نوشته‌های پهلوی راه یافته است:

sinništīm ■ ana šimtim ittallak

آن زن به سوی سرنوشت رود (= بمیرد) (CH 163: 13)

ردپای برخی اصطلاحات بابلی را حتی در زبان فارسی نیز می‌توان جست‌وجو

کرد. بی‌گمان همه این عبارات معادل پهلوی نیز داشته‌اند که متأسفانه از آنها آگاهی نداریم.

مقایسه نامه‌هایی که از میانرودان بازمانده، با شیوه نامه‌نگاری ایرانی، موضوع گسترده‌ای برای این بحث است. اصطلاح چاپلوسانه «من خاک پای شما هستم» برابر نهاد واژه به‌واژه عبارت اکدی *anāku epru ištu šupāl šēpēka* (= من خاک زیر پاهایت هستم) است که به‌ویژه در نامه‌های العمرنه کاربرد فراوان داشته است (EA 149: 4, EA 184: 4, EA 304: 5).

من = *anāku*، خاک = *epru*، زیر = *ištu šupāl*، پاهای تو = *šēpēka*.
اصطلاح «از دست کسی نجات یافتن» نیز یک معادل واژه به‌واژه اکدی دارد:
itti qātika awīlum nakrum izzib

مرد دشمن از دست تو نجات می‌یابد (YOS 10, 9: 8, 9)
از = *itti* دست‌های تو = *qātika*، نجات یافتن = *ezēbu*.
عبارت «راه خوبی پیش پای کسی گذاشتن» دقیقاً برابر نهاد واژه به‌واژه این جمله اکدی است:

kibsi milki išakkan ana šēpēni

راهی خردمندانه پیش پای ما بگذارد (GILG, 3I, 18)
راه = *kibsu*، خردمندانه = *milku*، پیش = *ana*، پاهای ما = *šēpēni*،
گذاشتن = *šakānu*.

اصطلاح فارسی «قرارداد بستن» - گذشته از آنکه مصدر «بستن» معادل «عقد» عربی به کار می‌رود - یک معادل اکدی نیز دارد. *rakāsu* (= بستن) در متن‌های اقتصادی و حقوقی بابلی به شکل *riksu rakāsu* (= قرارداد بستن) آمده است (YOS 7, 102: 11-12) و چندان دور از انتظار نیست که این اصطلاح پیش از حمله عرب‌ها گرفته برداری شده باشد.

اصطلاح «سر بلند، سرفراز» در این جمله اکدی نمایان است:

šaqaṭum rēšāja iknuš qaqqar[šu]

سر بلندم، زمین را می‌بوسد (= من که سر بلند بودم، حقیر شدم) (لمبرت، ۱۹۶۷:

سر = rēšū، بلند کردن = šaqû.

مفاهیم «سایه خدا بر سر کسی بودن» و یا «سایه کسی مستدام بودن» و یا «سایه کسی از سر دیگری کم نشدن» و اصولاً تأکید بر واژه «سایه» و یا «ظّل» عربی و در نهایت آنچه به «ظّل الله» معروف است، در این عبارات اکدی کاملاً نمایان است:

šilli ili dārûtu eli amēli ibašši

سایه خدا بر (سر) مرد مستدام خواهد بود. (CADD, P. 117)

šilli ilim eli awīlim ibašši

سایه خدا بر (سر) مرد خواهد بود. (YOS 10, 24: 20)

سایه، ظّل = šillu، خدا، الله = ilu، بر = eli، مرد = awīlu، بودن = bašû.

در متن‌های اقتصادی بابلی، واژه qātu به معنی «دست» برای شمارش سبزیجات به کار رفته و معادل انگلیسی bundle است. در فارسی امروز نیز «دسته» برای شمارش سبزیجات و گل به کار می‌رود. در زبان پهلوی نیز dastag هم به معنی «گروه» و هم به معنی bundle آمده است. (استالپر، ۱۹۸۵: ۱۴۱)

در لوح دهم از حماسه گیلگمش به زنی سیدوری^۱ نام برمی‌خوریم که عنوان sābītu (= می‌فروش) دارد. مذکر این واژه به شکل sābû آمده است و بعید نیست که واژه «سبو» در فارسی با این واژه اکدی مرتبط باشد. (GILG, 10:1, CADs, p.8)

جدا از آنکه دبیران آرامی زبان، برخی عبارات و اصطلاحات بابلی را بر اثر تکرار و ترجمه به زبان ایرانی وارد کردند، شماری از وام‌گیری‌ها نیز احتمالاً بدون دخالت آنان انجام گرفته است. برخی از واژه‌های اکدی که پس از گذشت هزاره‌ها هنوز در زبان فارسی کاربرد دارند، چنین است:

فارسی	اکدی
اجر	agurru
کیاب	kabābu
کبریت	kibrītu
لک‌لک	laqlaqqu
ملاح	malaḥu

manû	من (واحد وزن)
mašku	مشک
šambaliltu	شمبلیله

در اینجا، ناگزیر این تصور پیش می‌آید که الفک زائد (stroke) در خط پهلوی، که به صورت زائده در آخر واژه‌های پهلوی می‌آید، آیا در اصل خود یادگاری از -u در این قبیل واژه‌های اگدی نیست^۱.

اندرزنامه‌های پهلوی ■ میانرودانی

اندرزنامه، مجموعه‌ای است از پندها و نصایح اخلاقی که در آن نویسنده یک نفر یا گروهی را مورد خطاب قرار می‌دهد. این شکل از ادبیات در شرق نزدیک باستان بسیار مرسوم بوده است. شماری از ضرب‌المثل‌های سومری در دست است که مطالب آنها با اندکی دگرگونی در اندرزنامه‌های بابلی دیده می‌شود (گوردن، ۱۹۶۸). در اندرزنامه‌های بابلی، نویسنده غالباً کسی را پند می‌دهد که او را mānī (= پسر) می‌نامد. در اینجا واژه «پسر» - چه مفهوم عام داشته باشد، چه مفهوم خاص - همان است که در اندرزنامه‌های پهلوی «آذرباد مارسپندان» به شکل pus ī man (= پسر من) آمده است. مقایسه‌ای کوتاه میان این دو نوع اندرزنامه بار دیگر یادآور نقش دبیران آرامی‌زبانی است که این مطالب را از فرهنگ میانرودان به حوزه فرهنگی ایران منتقل ساخته‌اند. این مقایسه در عین حال می‌تواند نمایانگر خط مشترک اندیشه‌ای باشد که در آسیای غربی مورد قبول عام بوده و به‌ویژه در مورد اندرزنامه‌ها پس از آمدن اسلام، به ادبیات فارسی و حتی برخی روایات اسلامی راه یافته است.

بابلی

al ka mār[ī... بیا پسر [م... (لمبرت، ۱۹۶۷: ۱۰۶)
 milkī lim[ad... پندم را بگ [یر... (همان، ص ۱۰۷)
 šabti kittu ina qāt[ī... راستی را در دستا [نت] بگیر... (همان)

پهلوی

xēz pus ī man tā frahang abar hammōzam

خیز پسر من، تا (تورا) فرهنگ برآموزم (جاماسپ - اسانا، ۱۸۹۷: ۵۸)

بابلی

lu saniq pīka lu našir atmōka

باشد تا دهانت را نگاه‌داری؛ باشد تا سخت را پاس‌داری (لمبرت، ۱۹۶۷: ۱۰۰)

■ tumašši pīka ušur šaptīka

از سخن نسنجیده به دور باش، لبانت را نگاه‌دار (همان)

پهلوی

tund <ud> halag gōwišn mā bawēh

تند <و> بیهوده گفتار مباحث (جاماسپ - اسانا، ۱۸۹۷: ۶۶)

Jud az handēšišn ■■■■■ mā gōw

جدا از اندیشیدن سخن مگوی (همان، ص ۶۲)

بابلی

lezēnu ■ tātami ʔēmu la kīni

افترا مزن و دروغ مگو (لمبرت، ۱۹۶۷: ۱۰۰)

یهلوی

kas-iz rāy drō mā gōw

به هیچ کس دروغ مگو (جاماسپ - اسانا، ۱۸۹۷: ۶۱)

az... drōzanīh saxt aziš pahrēzēd

از... دروغزنی سخت پهریزید (همان، ص ۱۴۸)

بابلی

itti bēl šaltika e tultammin

با مردی که با تو بدی کرد، به بدی پاسخ مده (لمبرت، ۱۹۶۷: ۱۰۰)

ana ēpiš lemuttika damiqta nībšu

با آن که با تو بدی کرد، مهربان باش (همان)

یهلوی

mā handāzed wadīh ō wattarān

به بدتران (با) بدی پاسخ مدهید (جاماسپ - اسانا، ۱۸۹۷: ۱۴۸)

بابلی

ina iḫzikama amur ina ṭuppi

در خردت (دانش) لوح را بیاموز (لمبرت، ۱۹۶۷: ۱۰۴)

یهلوی


pad frahang xwāstārīh tuxšāg bawēd

به فرهنگ خواستاری کوشا باشید (جاماسپ - اسانا، ۱۸۹۷: ۱۵۱)

نتیجه‌گیری

دربارهٔ ارتباط میان ادبیات بابلی و پهلوی مسائل زیادی مطرح است که در این مختصر نمی‌گنجد. به‌طور کلی در فرایند وام‌گیری واژگانی، یک زبان به‌عنوان «دهنده» (donor) و دیگری «گیرنده» (receptor) در نظر گرفته می‌شود. وام‌گیری واژگانی گاه بر اثر نزدیکی و همجواری دو ملت، یا برخی اتفاقات تاریخی (همچون جنگ) و یا دادوستد تجاری و یا مجموعه‌ای از همهٔ این عوامل و نیز احتمالات دیگری همچون برخی مهاجرت‌ها (مانند مهاجرت اقوام آموری به میانرودان) صورت می‌گیرد. به‌طور معمول، زبان دهنده «اعتبار» (prestige) بیشتری دارد.

در وام‌گیری واژگانی، گاه طبقهٔ درس‌خواندهٔ جامعه مؤثرند و گاه این امر بدون دخالت آنان انجام می‌گیرد. برای مثال، واژهٔ اکدی agurru (= آجر) برای آنکه وارد زبان ایرانی شود، نیازی به دخالت مستقیم دبیران آرامی یا ایرانی نداشته است. مردم بندر لنگه امروزه به لیوان، گلاس (gelās) می‌گویند که شاید یادگار روزگار حضور پرتغالی‌ها باشد. آنان برای وام‌گیری این واژه و نیز واژگانی همچون «نگلیس» (negleys) به معنی گردن‌بند و یا «بنانا» (banānā) به معنی «موز» که امروزه خیلی ساده بر زبان می‌رانند، نیازی به واسطه‌شدن طبقهٔ باسواد جامعهٔ خود نداشته‌اند. اما یک کشاورز اهل بندر لنگه در صد سال پیش هرگز نمی‌توانسته است بگوید: «در مورد رشد کتّی و بهبود کیفی محصولات کشاورزی، با مشکلات بسیاری مواجهیم». این جمله را نخست باید درس‌خواندگان ایرانی که با زبان‌های خارجی آشنا بوده‌اند، از متن‌های بیگانه ترجمه کرده و سپس بر اثر تکرار و دهان‌به‌دهان شدن و نیز به‌ویژه از طریق واسطه‌گی زبان فارسی به گویش مردم بندر لنگه منتقل شده باشد. از این رو امروزه شنیدن این جمله و نیز جملاتی از این دست از دهان کشاورز سادهٔ بندر لنگه تعجبی ندارد.

در مورد ادبیات پهلوی نیز چنین منطقی استوار است. اصطلاح pad baxt šudan تنها به‌دست نویسنده‌ای آرامی‌زبان که با زبان اکدی و نیز عبارت  šīmtu alāku آشنا بوده است و در زبان ادبی خود به کار می‌برده و از سوی دیگر زبان ایرانیان را نیک می‌دانسته، به متون ادبی ایرانی راه یافته است. همین موضوع را می‌توان در مورد هزوارش‌های خط پهلوی نیز صادق دانست. اما پرسشی در این مورد خاص

مطرح است و آن اینکه چرا با گسترش دایره فعالیت دبیران ایرانی، هزوارش‌ها از بین نرفتند. آیا صرفاً سنت دیرینه این شیوه نگارش چنین ایجاب می‌کرده یا برخی از «ژست‌های» مخصوص طبقه درس‌خوانده که به کارگیری اصطلاحات بیگانه را خوش دارند، باعث تداوم این سنت شده است؟

به نظر می‌رسد که در آخرین تحلیل، متن‌های پهلوی ویژه طبقه تحصیل‌کرده بوده و از این رو در فرایند گرده برداری ادبی، هزوارش‌ها و استفاده از اصطلاحات بیگانه نقش مهم‌تری داشته‌اند حال آنکه در متن‌های مانوی که مخاطبان آنها بیشتر «نیوشندگان» عامی بوده‌اند، هزوارش‌ها و پیچیدگی‌های برخی متن‌های پهلوی به چشم نمی‌خورد. اگر نویسنده این مقاله توانسته باشد نشان دهد که در آغاز دوران هخامنشی، زبان اکدی به عنوان «زبان دهنده» و زبان آرامی به مثابه «واسطه» و زبان ایرانی همچون «گیرنده» در فرایند وام‌گیری واژگانی و گرده برداری ادبی با یکدیگر مرتبط بوده‌اند و پس از حمله عرب‌ها این پدیده با حضور زبان عربی دوباره فعالیت خود را آغاز کرده و در زبان فارسی سنتز نهایی خود را یافته و تا به امروز ادامه داشته، به مقصود خود رسیده است.

آنچه نوشته شد، تنها نمونه‌ای بود از برخی یگانگی‌ها و شباهت‌های ادبی و واژگانی منطقه آسیای غربی. این واقعیتی است که زنده یاد استاد دکتر مهرداد بهار از آن همچون «بده و بستان» فرهنگی یاد می‌کرد و به‌ویژه در مورد دو تمدن ایران و میانرودان بسیار درباره آن بحث کرده بود.

پی‌نوشت‌ها

۱. این موضوع فقط مرزهای سیاسی را شامل می‌شود؛ چرا که گسترش فرهنگ سومری حتی تا ابلا (Ebla) در سوریه امروز ادامه داشته است.
۲. برای تاریخ‌های ذکر شده در این مقاله، رک به:

Roux, 1995, ANNEXES III, IV, V, VII.

۳. برای آگاهی از برخی ویژگی‌های ادبیات این دوره، رک به: لمبرت، ۱۹۶۷: ۲۰-۱۳.
 ۴. برای بحثی درباره تأثیرات زبان اکدی بر آرامی، رک به: کوفمن، ۱۹۷۴.
- به تازگی نیز کتابی منتشر شده که در آن درباره وام‌گیری عبری عهد عتیق از زبان اکدی بحث شده است. (رک به: منکفسکی، ۲۰۰۰)

۵. خط پروتو-ایلامی را نمی‌توان خطی آریایی دانست. در کاوش‌هایی نیز که به تازگی در جیرفت انجام شده، هنوز نتایج قطعی به‌دست نیامده است. باید توجه داشت که اقوامی که پیش از ورود آریاییان در منطقه‌ای که امروزه نام ایران برخورد دارد، زندگی می‌کردند، تمدن و فرهنگ خاص خود را داشته‌اند. برای مثال، ایلامیان که به‌واسطه مرزهای سیامی در محدوده جغرافیایی امروزه ایران زندگی می‌کردند، مردمی کاملاً مستقل با دولت و زبان و فرهنگ خاص خود بوده‌اند.

۶. در برابر این گروه، شماری نیز می‌کشند ایرانیان را مردمی بی‌فرهنگ قلمداد کنند که ساده‌ترین اصول تمدن را از دیگران آموخته‌اند. این نظرها که اغلب فاقد هرگونه ارزش علمی و تحقیقاتی است، متأسفانه در برخی محافل فرهنگی ایران مطرح می‌شود؛ و اشاره به آنها تنها از جهت یادآوری بود.

۷. شیوه‌های گوناگونی برای آوانویسی زبان ایلامی وجود دارد. در اینجا از شیوه هلک (Hallock) استفاده شده است.

۸. برای این موارد، رک به: DB 13:27, PF 1112:18, PF 1792:5, PF 1978:14

۹. حفریاتی که به تازگی در هگمتانه انجام گرفته است، امیدهای بسیاری را برانگیخته بود که احتمالاً این بار آثاری از خط مادی به‌دست آید؛ اما برخلاف انتظار چنین نشد؛ تا شاید وقتی دیگر.

۱۰. نگارش به خط میخی در میانرودان تا دوره هلنیستی نیز ادامه داشت.

۱۱. برابر نهاد «زبان میانگان» برای *lingua franca* پیشنهاد سرکار خانم دکتر کتابون مزدپور

است.

۱۲. ابن ندیم نیز به همین موضوع اشاره می‌کند. (ابن ندیم، ۱۳۶۶: ۲۰)

۱۳. این نامه‌ها در (دراپور، ۱۹۵۷) چاپ شده است.

۱۴. تاوادیا رواج هزوارش‌نویسی را به «پایان فرمانروایی هخامنشیان» یا «پس از برفتادن آنها» مربوط می‌داند (رک به: تاوادیا، ۱۳۵۵: ۱۰). اما برخلاف نظر تاوادیا، پس از ورود کوروش و سپاهیان به بابل، التقاط فرهنگی آن‌چنان به سرعت پیش رفت که پس از مدتی وجود نام‌ها، اصطلاحات و برخی عنوان‌های اداری ایرانی در گل‌نشته‌های بابلی، امری عادی و معمول شد. به همین ترتیب، دبیران آرامی و بابلی‌زبان که بلافاصله در نظام دریاری هخامنشی جای خود را پیدا کردند، عامل انتقال واژه‌های سامی به زبان ایرانی شدند. به گمان نگارنده، هزوارش‌های خط پهلوی همین واژه‌های سامی هستند که به تدریج وارد زبان ایرانی شدند. من در جای دیگر توضیح داده‌ام که موبدان گاه صورت هزوارشی واژه را تلفظ اصلی آن می‌دانستند (رک به: دانشمند، ۱۳۷۶: ۱۵۳-۱۵۲). زنده‌یاد دکتر احمد تفضلی این شیوه را «کمکی برای به‌خاطر سپردن شکل مکتوب کلمه» می‌دانستند (رک به: تفضلی، ۱۳۷۶: ۳۲۲). شاید بتوان گفت که حداقل در دوره نخستین پیدایش خط پهلوی، نویسندگان آرامی هزوارش‌ها را به همان

صورت نوشته شده می‌خواندند و ایرانی خواندن هزوارش‌ها بدعتی بوده که توسط دبیران ایرانی صورت گرفته است. (رک به: ابن ندیم، ۱۳۶۶: ۲۴).

15. Ābrāhem dibīran mahist abar pāy ēstād ud frawardag pad buland xwand.

ابراهیم دبیران مهست برپای ایستاد و نامه را بلند خواند. (رک به: جاماسپ - اسانا، ۱۸۹۷: ۲). زنده‌یاد دکتر مهرداد بهار نیز به همین موضوع اشاره کرده است (بهار، ۱۳۷۵: ۲۷۴).
۱۶. دشواری‌هایی که در خط آرامی وجود دارد و اینکه مثلاً یک حرف می‌تواند نمایانگر چند صدا باشد، در خط پهلوی نیز وجود دارد. استفاده از نقطه‌گذاری در خط آرامی، رویکردی تازه برای حل این دشواری بود. در خط سریانی یا آرامی، شش حرف (b, g, d, k, p, t) چنانچه نقطه‌ای در بالا داشته باشند، «qušāya» یا سخت تلفظ می‌شوند و اگر با نقطه‌ای در پایین نمایش داده شوند، «rūkaxa» یا نرم خوانده می‌شوند؛ همچون 𐭪𐭥 با تلفظ b و 𐭪𐭥𐭥𐭥 با صدای w. در دستنویس پهلوی و MU29 که بعد از اسلام به رشته تحریر درآمده، از نقطه‌گذاری خاصی در خط پهلوی استفاده شده است (رک به: مزداپور، ۱۳۷۸).
۱۷. سطرهای ۱۵ و ۱۶ از کتیبه‌ای منقوش بر حفره‌ای در اقلید که اهالی محل آن را «حوض دختر گبر» می‌نامند. این آوانویسی از روی عکس کتیبه چاپ نشده‌ای انجام شده است.

کوتاه‌نوشت‌ها

CAD = The Assyrian Dictionary, The Oriental Institute of the University of Chicago

CH = Code of Hammurabi

DB = Darius Behistun Inscriptions (Elamite Version)

EA = KNUDTZON, 1915

GILG = THOMPSON, 1930

PF = HALLOCK, 1969

YOS = Yale Oriental Series, Babylonian Texts, see GOETZE, 1966

کتابنامه

- ابن ندیم، محمد بن اسحاق. ۱۳۶۶. الفهرست. ترجمه و تحقیق محمدرضا تجدد. تهران: امیرکبیر.
- بهار، مهرداد. ۱۳۷۵. پژوهشی در اساطیر ایران (پاره نخست و دوم). تهران: آگاه.
- تاوادیان، جهانگیر. ۱۳۵۵. زبان و ادبیات پهلوی. ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی. تهران: دانشگاه تهران.
- تفضلی، احمد. ۱۳۷۵. «ترجمه فارسی کتیبه سنگ‌مزار دریاچه پریشان»، کلک. (ماهنامه فرهنگی و هنری). ش ۸۳-۸۰، تهران.
- _____. ۱۳۷۶. تاریخ ادبیات ایران (پیش از اسلام). تهران: سخن.
- داندامایف، م. آ. ۱۳۷۳. ایران در دوران نخستین پادشاهان هخامنشی. ترجمه روحی ارباب. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- دانشمند، پارسا. ۱۳۷۶. «نگاهی به دو واژه‌نامه پهلوی»، یادبهار. تهران: آگاه.
- شاهنامه فردوسی. ۱۳۴۵. آکادمی علوم اتحاد شوروی، سلسله آثار ادبی ملل خاور متون، سری بزرگ ۲، ج ۱، مسکو: اداره انتشارات دانش شعبه ادبیات خاور.
- کتاب مقدس. ۱۹۸۷. انجمن کتاب مقدس ایران. تهران.
- لوکونین، ولادیمیر گریگوریچ. ۱۳۶۵. تمدن ایران ساسانی. ترجمه عنایت‌الله رضا. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- مزدآپور، کتایون. ۱۳۷۸. داستان گرشاسب، تهمورس و جمشید و گلشاه و متن‌های دیگر. آوانویسی و ترجمه از متن پهلوی. تهران: آگاه.
- نوابی، ماهیار. ۱۳۶۳. درخت آسوریگ. تهران: انتشارات فروهر.
- نوابی، ماهیار. کیخسرو جاماسب‌آسا. ۱۳۵۵. دستنویس د.ا. الف دینکرت، بخش نخست از کتاب چهارم تا نیمه کتاب هفتم. شیراز: انتشارات مؤسسه آسیایی دانشگاه شیراز.
- نیبرگ، هنریک ساموئل. ۱۳۵۹. دین‌های ایران باستان. ترجمه سیف‌الدین نجم‌آبادی. تهران: مرکز ایرانی مطالعه فرهنگ‌ها.

- Driver, G. F. 1957. *Aramaic from the fifth century B.C.* Oxford: Clarendon Press.
- Ghirshman, R. 1965. "A Propos De l'écriture Cúeniforme Vieux-Perse", *Journal of Near Eastern Studies*. 24: 249.
- Goetze, A. 1966. *Old Babylonian Omen Texts* (=Yale Oriental Series, Babylonian Texts, 10). New Haven and London.
- Gordon, E. I. 1968. *Sumerian Proverbs, glimpses of everyday life in Ancient Mesopotamia*. New York: Green Wood Press.

- Hallock, R. T. 1969. *Persepolis Fortification Tablets*. The University of Chicago, Oriental Institute Publications, Vol. 92, Chicago.
- Herrenschmidt, C. 1989. "Le paragraphe 70 de l'inscription de Bisotun", *Studia Iranica*. Cahier 7, Études Irano-Aryennes Offertes à Gilbert Lazard, Institut Français de Recherche en Iran du Conseil Scientifique de L'université de la Sorbonne nouvelle, Paris. 193-208.
- Jamasp-Asana, Jamaspj. *Dastur Minocheherj*. 1897. Pahlavi Texts, Bombay: Fort Printing Press.
- Kaufman, S. A. 1974. "The Akkadian Influences on Aramaic", The oriental Institute of the University of Chicago, *Assyriological Studies*. No.19, Chicago and London, the University of Chicago Press.
- Knudtzon, A. 1915. *Die El-Amarna Tafeln*. Leipzig.
- Kramer, S. N. 1959. *History Begins at Sumer*. New York: Doubleday Anchor Books.
- Lambert, W. G. 1967. *The Babylonian Wisdom Literature*. London: Oxford University Press.
- Mankowski, P. V. 2000. "Akkadian Loandwords in Biblical Hebrew", Harvard Semitic Museum Publications, *Harvard Semitic Studies*. No. 47, Wionna Lake, Indiana.
- Roux, G. 1995. *La Mésopotamie*. Édition de Seuil, Paris.
- Smith, S. 1926. "Notes on Assyrian Tree", *Bulletin of the school of Oriental and African Studies*, 4: 69-76.
- Stolper, M. W. 1984. "The Neo-Babylonian Text from the persepolis fortification", *Journal of Near Eastern Studies*. 43: 299f.
- Stolper, M. W. 1985. *Entrepreneurs and Empire: The Murašû Archive, the Murašû firm and Persian Rule in Babylonia*, Nederlands Historisch-Archaeologisch Institut te Istanbul.
- Tafazzoli, A. 1993. "Dabîre, Dabîrî", *Encyclopaedia Iranica*, 6: 540f.
- Thompson, R. C. 1930. *The Epic of Gilgamesh*. Oxford.